

شیفتگان کتاب

علی رفیعی علامرودشتی

حافظ، ابومحمد بن قدامه، عبدالقادر حافظ، ابوعمر مقدسی زاهد، شهاب‌الدین بن راجح، ابوصالح جیلی و عبدالعزیز بن یاقا، از او حدیث شنیده و روایت کرده‌اند و آخرین فردی که از او روایت کرده و قراءات عشر را نزد او فرا خوانده، بهاء‌الدین علی بن جمیزی است. برخی نوشته‌اند که عون‌الدین بن هبیره وزیر نیز، از او قرائت آموخته و بسیار او را مورد احترام قرار می‌داده است.

ابن‌نجار او را امامی کبیر در شناخت و معرفت قراءات به‌شمار آورده و گفته است او در وجوه و علل و طرق و ضبط و تجوید قراءات و حسن ادا و اتقان آنها چیره‌دست بوده است که آشنایی کاملی به علم نحو داشته و فردی متدین و خوش اخلاق و خوش طینت، قاری بغداد در زمان خودش و آگاه به دانش عربی و پیشوای سنت بوده است.

۹۰. المستظم، ۲۶۷/۱۰ (۲۳۳/۱۸)؛ معجم‌الادباء، ۶۱/۱۴ - ۶۲؛ انباه الرواة، ۲۹۸/۲؛ الکامل فی التاریخ، ۴۳۵/۱۱ (ذیل حوادث ۵۷۱ق)؛ المختصر المحتاج الیه، ۱۳۲/۳؛ تاریخ الاسلام ذهبی (حوادث و وفیات ۵۷۱ - ۵۸۰ق) ص ۱۰۰ - ۱۰۱؛ سیر اعلام النبلاء، ۵۴۸/۲۰ - ۵۵۰؛ دول الاسلام، ۸۶/۲؛ معرفة القراء الکبار، ۵۴۱/۲؛ العبر، ۲۱۵/۴؛ الاعلام بوفیات الاعلام، ص ۲۳۶؛ المعین فی طبقات المحدثین، ص ۱۷۴؛ المشتبه فی الرجال، ۵۸۲/۲؛ طبقات القراء جزری، ۵۵۶/۱؛ نکت الهمیان، ص ۲۱۴ - ۲۱۵؛ البدایة و النهایة، ۲۹۶/۱۲؛ ذیل طبقات الحنابلة، ۳۳۵/۱ - ۳۳۷؛ طبقات ابن‌قاضی شهبه، ۹۶۹/۲؛ تبصیر المنتبه، ۱۲۷۵/۴؛ النجوم الزاهرة، ۸۰/۶؛ بغیة الوعاة، ۱۷۹/۲؛ شذرات الذهب، ۲۴۲/۴؛ التاج المکمل، ص ۲۰۸؛ معجم المؤلفین، ۱۵۰/۶ (۴۷۶/۲).

۹۰. ابوالحسن علی بن عساکر بن المرخب بن عوام بطانحی (حدود ۴۹۰ - ۵۷۲ ق / ۱۰۹۷ - ۱۱۷۷ م) قاری و آگاه به ادبیات عرب.

او در حدود ۴۹۰ قمری در بطانح (بین واسط و بصره) دیده به جهان گشود و پرورش یافت، سپس برای فراگیری دانش و استماع حدیث و قرائت قرآن، عازم بغداد شد و در آنجا قرآن را با قراءات مختلف حفظ کرده و با روایات مشهور و شاذ، نزد گروهی چون ابوالعزّ قلانسی، ابوعبدالله بارع، ابوبکر مزرقی و سبط الخیاط قرائت نمود و در کوفه نیز، از شریف عمر بن ابراهیم علوی قرائت آموخت و از ابوطالب یوسف، ابن‌الحصین و گروهی دیگر حدیث شنید و بعد خود به نقل روایات پرداخت و متصدی امر قرائت قرآن گردید و قراءات گوناگون را مدتها ادامه داد. وی در این فن مهارت تمام داشت و در عربی و ادبیات عرب چیره‌دست بود.

ابوالحسن بطانحی را فردی موثق در حدیث و صحیح السماع دانسته‌اند و او را افراد زیادی ستایش کرده‌اند. گروه بسیاری از او قراءات مختلف را روایت کرده‌اند که آخرین آنها عبدالعزیز دلف است و بزرگانی چون: عبدالغنی

خلیفه عباسی الناصر لدین‌الله، از وی اجازه دریافت کرده است.
بطانچی در ۲۸ شعبان ۵۷۲، در بغداد، دیده از جهان فرو بست و چهره در نقاب خاک کشید.
تنها اثری که به وی نسبت داده‌اند، کتابی در قراءات است.

شیفتگی بطانچی به کتاب

بطانچی که بعدها نابینا شد، در آغاز به کتاب و گردآوری آن سخت علاقه‌مند بود و کتابها، جزوات و رساله‌های مختلفی را گرد آورده بود و به گفته ابن جوزی آنها را وقف کرد،^۱ گرچه بیان نکرده است که کتابها را به چه مکانی وقف نموده است؛ اما یاقوت حموی نوشته است که وی کتابهایش را وقف بر مدرسه شیخ عبدالقادر جیلی کرد و سپس اضافه کرده است که وی پس از خود چهارصد دینار و یک خانه در بغداد، باقی گذاشت.^۲
ابن رجب نیز، گفته است که وی کتابهایش را وقف مدرسه حنابله (جیلی) در باب الارح بغداد نمود^۳ و ابن‌کثیر نوشته است کتابهایش را وقف مسجد ابن جراره در بغداد و یا مسجد ابن جرده کرده است.^۴ مؤرخان نوشته‌اند که این مسجد مورد اشاره، قسمتی از مدرسه جیلی بوده است.^۵
ابوالحسن بطانچی در اواخر عمر خود نابینا شده است و گویا پس از نابینایی خویش کتابهایش را وقف کرده است.

۹۱. سعدالملک رشیدالدین محمد بن محمد بن عبدالجلیل

بن عبدالملک بن محمد بن عبدالله بن عبدالرحمن بن محمد بن یحیی بلخی معروف به «رشیدالدین وطواط» (۴۸۰ - ۵۷۳ ق/ ۱۰۸۷ - ۱۱۷۷ م)، ادیب، کاتب، شاعر و عارف به ادبیات عرب و آگاه به اسرار علم نحو و چیره در ادب فارسی. به جهت کوچکی جثه‌اش و نیز به دلیل سرعت در حرکت به «وطواط» شهرت داشت و این کلمه در عربی به معنای «پرستوک» است. گویند به یازده واسطه به عمر بن الخطاب خلیفه دوم می‌رسد.

وی در شهر بلخ دیده به جهان گشود و در همانجا پرورش یافت و در مدرسه نظامیه همانجا قسمتی از تحصیلات خود را نزد ابوسعید هروی به انجام رسانید و پس از اتمام تحصیلات و کسب مهارت در فارسی و عربی، به خوارزم رفت و در اوایل عهد ابوالمظفر علاءالدوله اتسز بن

قطب‌الدین محمد خوارزمشاه، به دربار وی راه یافت و به‌عنوان کاتب دیوان وی و همچنین به سمت «ملک الشعرا» او انتخاب و منصوب گردید و تا آخر عمر در دستگاه خوارزمشاهیان روزگار گذرانید و بعدها سمت صاحب دیوانی رسائل معین شد و مقرب سلطان گردید و همواره در سفر و حضر، ملازم رکاب او بود و اتسز از محاوره و مجالست با این دبیر و شاعر فاضل لذت می‌برد و میان آنان مطایباتی روی داده است.

در سال ۵۵۱ قمری که اتسز درگذشت، رشیدالدین چندی در خدمت پسرش ایل ارسلان (۵۵۱ - ۵۶۸ ق) به سر می‌برد، ولی به دلیل کهولت سن از خدمت کناره‌گیری کرد و در سال ۵۶۸ قمری که سلطان علاءالدین تکش بر تخت خوارزم نشست، وطواط پیری فرتوت بود و از هشتاد سالگی گذشته، چنانکه او را بر محفهای گذاشته و پیش سلطان

۱. المنتظم، ۲۶۷/۱ (۲۳۳/۱۸).

۲. معجم الادباء، ۶۲/۱۴.

۳. ذیل طبقات الحنابله، ۳۳۶/۱ - ۳۳۷.

۴. البداية و النهاية، ۲۹۶/۱۲.

۵. الجامع المختصر ابن‌ساعی، ص ۳۲، البداية و النهاية، ۲۹۶/۱۲؛ دورا لکتب العربية العامة و شبه العامة، ص ۲۰۹.

۹۱. معجم الادباء، ۲۹/۱۹ - ۳۶؛ شرح شواهد التلخیص عباسی، ۲۴۴/۱۰ - ۲۴۵؛

بغية الوعاة، ص ۹۷؛ كشف الظنون، ۴/۱، ۱۷۷، ۳۶۸، ۱۲۰۰/۲، ۱۲/۳؛ ايضاح المکنون، ۳۷۸/۱ و ۹۷/۲، ۱۲۰؛ تاريخ جهانگشا، ۷/۲ - ۱۸؛ لباب الالباب

عوفی، ۸۰/۱ - ۸۶؛ تذكرة دولتشاه سمرقندی، ص ۶۹ - ۷۳؛ حبيب السیر، ۳۱۱/۲ - ۶۳۰، ۶۳۲، ۶۳۷ - ۶۴۲؛ روضة الصفا (تهذيب و تلخیص) مجلدات

۴ - ۷۰/۶؛ تاريخ گزیده، ص ۷۵۶؛ بهارستان جامی، ۱۳۷ - ۱۳۸، ۱۴۱؛ تذكرة حسینی، ص ۱۲۹ - ۱۳۰؛ آتشکده آذر، ص ۳۱۵ - ۳۱۸؛ رياض الجنة زنوزی،

روضه پنجم، قسم دوم، ۸۳۰ - ۸۳۱؛ مجمع الفصحاء، ۲۲۲/۱ - ۲۳۱؛ نگارستان سخن، ص ۳۲؛ روضات الجنات، ۲۸۰/۱؛ طرائق الحقائق، ۲۶۵/۲

- ۲۶۷؛ سخن و سخنوران، فروزانفر، ۳۴۵/۱ - ۳۵۶؛ سبک‌شناسی بهار، ۴۰۰/۲ - ۴۰۱؛ ترجمه مجالس النفانس، ص ۳۴۹؛ مرآة الخيال، ص ۳۲ - ۳۳؛

قاموس الاعلام، ۲۲۸۲/۳؛ بروکلیمان، ۲۷۵/۱ - ۲۷۶؛ معجم المؤلفين، ۲۲۹/۱۱ (۳۴۹/۳ - ۳۵۰)؛ مقدمة حدائق السحر و طواط از عباس اقبال

آشتیانی؛ تاريخ نظم و نثر در ايران و در زبان فارسی، ۹۲/۱ - ۹۳؛ ریحانة الادب، ۳۱۰/۲ - ۳۱۲؛ معجم المطبوعات العربية، ۱۹۲۱/۲؛ صحف ابراهيم،

برگ ۱۲۸ - ۱۲۹؛ رياض الشعراء واله، برگ ۱۳۸؛ خلاصة الافكار، برگ ۱۰۵؛ خلاصة الاشعار و زبدة الافكار تقی‌الدین کاشی، ص ۵۰۳ - ۵۳۷؛ تذكرة

ندرت، گلشن اول و دوم، برگ ۷؛ خیر البیان، برگ ۶۸؛ هفت اقلیم (اقلیم چهارم)، ۶۸/۲ - ۷۶؛ نتایج الافکار، ص ۲۶۱ - ۲۶۳؛ تذكرة روز روشن،

ص ۴۲؛ فرهنگ سخنوران، ۳۷۸ - ۳۷۷/۱؛ تاريخ ادبیات در ايران صفا، ۶۲۸/۲ - ۶۳۶ - ۹۵۴ - ۹۵۷؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۷۵۶/۵ -

۷۵۸؛ مقدمة کیهان‌شناخت، ص ۴۴ - ۴۹.

آوردند. گویا رشیدالدین تا اواخر عهد ایل ارسلان و آغاز دوره تکش همچنان سمت صاحب دیوانی رسائل خوارزم را به عهده داشته است و پس از آن کناره‌گیری کرد.

وطواط در سال ۵۷۳ قمری^۱ و به قولی ضعیف در ۲۵۵۲ و یا ۵۷۸ قمری^۳ در خوارزم دیده از جهان فرو بست و در محله جرجانیه خوارزم، به خاک سپرده شد.

وطواط غیر از سلاطین خوارزم که گفته شد، با گروهی از مشاهیر رجال و امیران زمان خویش نیز، رابطه داشته و آنان را مدح گفته است که از آن جمله می‌توان: خاقان نظام‌الدوله ابوالقاسم محمود بن محمد بغرا خان خواهرزاده سنجر، صدرالائمه امام ضیاءالدین که از بزرگان ادبا و شعرای مقیم بلخ، شاه غازی نصره‌الدین رستم بن علی بن شهریار بن قارن از پادشاهان آل‌باوند را می‌توان نام برد.

او با بسیار از مشاهیر نویسندگان، دانشمندان و شاعران روزگار خویش رابطه و مکاتبه داشته است و حتی با برخی مباحثاتی نیز داشته مانند: جلاله زمخشری ادیب و متکلم بزرگ سده ششم قمری، خاقانی شاعر و ادیب نامور، ادیب صابر شاعر پرآوازه که با اینان مشاعره نیز داشته است.

میان وی و امام حسن قطان مروزی از عالمان و حکیمان سده ششم قمری، نیز مکاتباتی وجود داشته که بعضی از آنها در مجموعه رسائل و طواط، و در تاریخ جهانگشای جوینی^۴، آمده است و به بخشی از آنها اشاره خواهیم کرد.

آثار و تألیفات:

رشیدالدین و طواط علاوه بر دیوان شعر که در تهران، به کوشش سعید نفیسی، در ۱۳۳۹ ش، همراه با حدائق السحر، چاپ شده، دارای آثار متعددی است که برخی چاپ شده‌اند و شماری از آنها نیز، به صورت مخطوط، باقی مانده‌اند و به اختصار به این شرح است:

۱. حدائق السحر فی دقائق الشعر، که نخستین بار در تهران و در ۱۲۷۲ قمری چاپ سنگی شده و پس از آن بارها تجدید چاپ شده و آخرین چاپ منقح آن به وسیله عباس اقبال آشتیانی، در تهران و در ۱۳۰۸ ش، چاپ و منتشر شده است و یکبار دیگر همراه با دیوان شعرش در ۱۳۳۹ ش به کوشش سعید نفیسی انتشار یافته است.

۲. قصیده طنطرانیه (شعر عربی)، تهران، ۱۲۷۲ قمری،

همراه با شرح معلقات السبع.

۳. مجموعه الرسائل (عربی)، جزء اول آن در مصر و در ۱۳۱۵ قمری چاپ و منتشر شده است.

۴. مطلوب کل طالب من کلام علی بن ابی طالب (عربی، ترجمه آن به شعر به زبان فارسی «صد کلمه»، اصل آن از جاحظ است و ترجمه به شعر فارسی از وطواط که نخستین بار در لایپزیک و در ۱۸۳۷ م / ۱۲۵۳ ق با ترجمه آلمانی و سپس در تبریز در ۱۲۵۹ قمری چاپ سنگی شده است.

۵. نامه‌های رشید و طواط، به کوشش دکتر قاسم تویسرکانی، در تهران و در ۱۳۳۸ ش چاپ شده است.^۵

۶. منشآت فارسی که عباس اقبال آشتیانی، در مقدمه کتاب: حدائق السحر^۶، قسمتی از آنها را نقل کرده که این نامه‌ها اعم از رسائل سلطانی و اخوانی است و با اینکه از آغاز مجموعه‌ای منظم از آنها ترتیب نیافته، باز هم تعداد آنها کم نیست.

۷. منظومه‌ای در عروض فارسی که شامل شانزده بحر از بحور عروضی معمول شاعران پارسی‌گوی است.^۷

علاوه بر اینها وی چندین رساله معروف نیز، به عربی دارد که غالب آنها در مسائل ادبی و کلامی است و همه آنها را عباس اقبال آشتیانی در مقدمه حدائق السحر، برشمرده است.^۸

شیفتگی و طواط به کتاب

رشیدالدین و طواط چنانکه پیش‌تر اشاره شد، یکی از دانشمندان و ادیبان بزرگ روزگار خویش و از شاعران نامبردار و از بلغاء مشهور در زبان عربی و بویژه فارسی است. یاقوت او را از نوادر زمان و عجایب دوران شمرده که در عهد خود افضل ناس در نظم و نثر بوده است و در شناختن دقائق کلام عرب و اسرار نحو و ادب کسی مقدم بر او نبوده است.^۹

۱. معجم الادباء، ۳۰/۱۹ و بیشتر منابع.

۲. ریحانة الادب، ۳۱۲/۲.

۳. تذکره دولتشاه سمرقندی، ص ۷۳؛ خلاصة الاشعار تقی‌الدین کاشی، ص ۵۳۷.

۴. تاریخ جهانگشای جوینی، ۶/۲-۷.

۵. مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، مشار، ۷۵۷/۵-۷۵۸.

۶. حدائق السحر فی دقائق الشعر، ص: مو-ب مقدمه.

۷. تاریخ ادبیات در ایران، صفا، ۶۳۲/۳.

۸. حدائق السحر فی دقائق الشعر، همانجا.

۹. معجم الادباء، ۱۹/۲۹-۳۰.

همین فضل و دانش فراوان، مایه آن شده بود که رشید در عهد خود از شرق تا غرب نواحی ایران، شهرت به دست آورد و از مشاهیر روزگار خویش گردد.

وی به جمع‌آوری کتاب و گردآوری رسائل و آثار متقدمان و همروزگاران خویش و استنساخ و تصحیح و ترجمه آنها حرص عجیب و شیفتگی بسیار داشته است و از عشاق و علاقه‌مندان به کتاب به‌شمار رفته است. حضور ذهن او در مشکلات لغت و قواعد ادب که نتیجه مطالعه بسیار آثار و تألیفات گذشتگان و پیشینیان بوده، چنان حیرت‌انگیز است که مایه شگفتی و اعجاب همروزگاران وی شده است.^۱ در مورد کتابخانه نفیس و مهم او می‌توان به نامه‌هایی که خود وی به ابوعلی حسن قطان مروزی نوشته استناد کرد که هم‌اکنون باقی است، مکاتباتش با قطان مروزی خود داستانی دارد که به اختصار به این شرح است:

در سال ۵۳۶ قمری هنگامی که سلطان سنجر، در جنگ قطوان از قراخانیان شکست خورد و کار مملکت او نابسامان شد، اتسز خوارزمشاه، فرصت را غنیمت شمرده و بر خراسان تاخت و در آن میان سپاهیان وی به مرو حمله کردند و به قتل و غارت پرداختند، در آن حادثه تأسف‌بار، گروهی از اوباش شهر با سپاهیان خوارزم هم‌دست شدند و به غارت و چپاول اموال مردم و قتل بی‌گناهان پرداختند. حسن قطان مروزی، نظر به سابقه آشنایی و دوستی که با رشیدالدین وطواط داشت و او در اردوی خوارزمشاه بود، به وی متوسل شد تا کتابخانه‌اش را از دستبرد و غارت نجات دهد و آن را به اردوگاه حمل نماید و به این وسیله از نابودی نسخه‌های نفیس کتابخانه‌اش جلوگیری نماید، اما رشیدالدین وطواط، موفق به این کار نشده کتابخانه قطان به یغما رفت و او به تصور اینکه وطواط نیز، در غارت و به یغما رفتن کتابخانه‌اش دست داشته، وطواط را متهم ساخت که غارت کتابهایش، به اشاره او بوده و از سر سوز و ناراحتی، در محافل و مجالس، زبان به بدگویی رشیدالدین گشود و نام وطواط را به زشتی برد و میان آنان در این مورد مراسلات و مکاتباتی صورت پذیرفت^۲ که متأسفانه نامه‌های قطان به رشیدالدین اکنون در دسترس نیست، ولی از نامه‌هایی که وطواط به قطان نوشته، اکنون چهار نامه باقی مانده است، که در مجموعه رسائل عربی وطواط، به چاپ رسیده است^۳

و یکی از آن نامه‌ها را عطا ملک جوینی در تاریخ خویش آورده است.^۴

از نامه‌ها و پاسخهای رشیدالدین وطواط که به قطان نوشته، می‌توان دریافت که تا چه اندازه نامه‌های قطان به رشیدالدین نیش‌دار، تند و سرشار از دشنام و پرخاش بوده است. رشیدالدین وطواط، برای رفع این بهتان و به دست آوردن دل قطان، به وی نامه‌ای محترمانه نوشته و اشاره کرده است که: از کسانی که به خوارزم آمده‌اند، شنیده‌ام که سرور من در محافل و مجالس، به بدگویی و دشنام من می‌پردازد! سپس می‌افزاید که: این روش شایسته شخصیتی چون شما نیست و از انصاف به دور است و بعد سوگند یاد می‌کند که در آن حادثه هیچ نقشی نداشته و در پایان نامه می‌افزاید که: خداوند از راه حلال به او نزدیک به هزار جلد کتاب نفیس ارزانی داشته است و او تمام آنها را به کتابخانه‌های بلاد اسلام وقف کرده، تا همه مسلمانان از آنها بهره‌مند شوند و کسی که چنین عقیده و روشی دارد، چگونه به خود اجازه می‌دهد که کتابخانه امامی از شیوخ علم را که تمام عمر خویش را انفاق کرده تا اوراق و کتابهای اندکی فراهم آورد، چپاول کند و یا دست به چنین کاری بزند و یا در این باره دستوری دهد.^۵

از این نامه به خوبی معلوم می‌شود که رشیدالدین دارای کتابخانه‌ای نفیس و ارزشمند بوده است که بیش از هزار جلد یا اثر ارزشمند و نفیس در آن وجود داشته است.

۹۲. ابوالحسن علی بن احمد بن محمد بن عمر بن حسن

علوی زیدی بغدادی (۵۲۹ - ۵۷۵ ق/ ۱۱۳۵ - ۱۱۸۰ م) عالم

فاضل و فقیه محدث شافعی و عابد زاهد.

او در بغداد دیده به جهان گشود و در همانجا پرورش

۱. تاریخ ادبیات در ایران، ۶۳۳/۲.

۲. تاریخ جهانگشای جوینی، ۵/۲ - ۶.

۳. مجموعه رسائل وطواط، ص ۱۸ - ۲۷.

۴. تاریخ جهانگشا، ۶/۲ - ۷.

۵. مجموعه رسائل وطواط، ص ۱۸.

۹۲. ذیل تاریخ بغداد، ۱۵۸/۳ - ۱۶۲؛ المختصر المحتاج الیه، ۱۱۴/۳؛ مرآة

الزمان، ۳۵۶/۸ - ۳۵۷؛ سیر اعلام النبلاء، ۱۰۴/۲۱ - ۱۰۵؛ تاریخ الاسلام ذہبی

(حوادث و وفیات ۵۷۱ - ۵۸۰ ق)، ص ۱۷۳؛ تذکره الحفاظ، ۱۳۶۱/۴ - ۱۳۶۳؛

طبقات الشافعیة الکبری، سبکی، ۲۷۱/۴؛ النجوم الزاهرة، ۸۶/۶؛ العسجد

المسبوک، ۱۷۷/۲؛ معجم المؤلفین، ۴۰۰/۲؛ معجم البلدان، ۵۱۸/۲.

در فضل و پاکدامنی و حسن طریقت و صحت عقیدت، مشارالیه بود. همه اوقات زندگی خویش را به عبادت و تحصیل علم و تدریس و کتابت حدیث و کوشش در راه فراگیری آن سپری کرد و خاص و عام او را دوست می‌داشتند. او به دست خویش حدیث بسیار و همچنین کتابها و رساله‌هایی نگاشت و اصول و کتب فراوانی به دست آورد، چنانکه انبوهی کتاب گردآوری کرد، سپس آنها را وقف مسجد کوچکی که در خانه‌اش ساخته بود، کرد.^۴

۹۳. ابو عمر یوسف بن عبدالله بن سعید بن ابی زید عیاد لُرتی اندلسی مالکی معروف به «ابن عیاد» (درگذشته سال ۵۷۵ق / ۱۱۸۰م) مقری، محدث، فقیه، حافظ و آشنا به علم رجال.

او در زادگاه خویش پرورش یافت، و از ابو عبدالله بن ابی اسحاق قراءات را فرا گرفت، سپس در سال ۵۲۸ قمری به بلنسیه رفت و در آنجا با قاریان بزرگی چون: ابومروان صقیل، ابن هذیل، ابوالحسن بن نعمه، ملاقات کرد و از آنها قراءات مختلف آموخت و از ابوالولید بن دباغ و طارق بن یعیش و گروهی دیگر، دانش آموخت و حدیث شنید و نسبت به فراگیری و استماع حدیث اعتنایی تام و تمام از خود نشان داد. کسانی چون فرزندش ابو عبدالله محمد، ابوالحجاج بن عبده، ابومحمد بن غلبون و دیگران، از او حدیث شنیده و روایت کرده‌اند.

وی در بلنسیه در روز عید و در هنگام حمله دشمنان به این شهر، در سن ۷۰ سالگی، کشته شد و در همانجا نیز، به خاک سپرده شد.

۱. تاریخ الاسلام ذہبی، ص ۱۷۳؛ تذکره الحفاظ، ۱۳۶۱/۴.
۲. تذکره الحفاظ، ۱۳۶۲/۴.

۳. تاریخ الاسلام ذہبی، همانجا؛ تذکره الحفاظ، ۱۳۶۲/۴.

۴. تاریخ ابن نجار، برگ ۱۶۹ - ۱۷۰ و نک: الکامل فی التاریخ، ۲۰۹/۱؛ معجم البلدان، ۲۰۹/۱؛ دور الکتب العربیة العامة و شبه العامة، ص ۲۱۲ - ۲۱۳؛ و فیات الاعیان، ۱۷۰/۲؛ المنهج الاحمد علمي، ۳۷۵/۲.

۹۳. تاریخ الاسلام ذہبی (حوادث و وفیات ۵۷۱ - ۵۸۰ق)، ص ۱۹۱ - ۱۹۲؛ سیر اعلام النبلاء، ۱۸۰/۲۱، ۱۸۱؛ تذکره الحفاظ ۱۳۶۱/۴؛ العبر، ۲۲۶/۴؛ معرفة القراء الکبار، ۵۵۴/۲ - ۵۵۵؛ مرآة الجنان، ۴۰۲/۳؛ غایة النہایة، ۳۹۷/۲؛ طبقات الحفاظ، ص ۴۸۴؛ نیل الابتهاج تنبکئی، ص ۳۵۱؛ شذرات الذهب، ۲۵۴/۴؛ معجم طبقات الحفاظ و المفسرین، ص ۱۹۰؛ ایضاح المکنون، ۵۴/۱، ۵۴۵، ۶۰۲/۲، ۳۲۵، ۷۰؛ هدیه العارفین، ۵۵۲/۲ - ۵۵۳؛ الاعلام زرکلی، ۳۱۷/۹؛ معجم المؤلفین، ۳۱۳/۱۳ (۱۶۹/۴)؛ تکملة الصلة ابن ابار، ص ۷۳۴.

یافت و نخستین بار در سال ۵۴۰ قمری، به استماع حدیث پرداخت که تا آخر عمرش ادامه یافت. وی نزد کسانی چون ابن ناصر حافظ، ابن زاغونی، نصر بن عکبری، محمد بن عبیدالله رطبی، ابوالوقت سجزی و گروهی دیگر حدیث شنید و دانش آموخت و افرادی مانند: ابراهیم بن شعار، ابوالخطاب علیمی، عمر بن احمد بن بکرون، داود بن علی بن مسلمة، عمر قرشی و ابوالموهّب ابن صصری، از او حدیث شنیده و روایت کرده‌اند.^۱

وی در روز سه‌شنبه ۱۶ شوال ۵۷۵، در بغداد، دیده از جهان فرو بست و شبانه در مکانی که خود وقف کرده بود در کنار مسجدش به خاک سپرده شد و در هنگام مرگ حدود ۴۷ سال داشت.^۲

شیفتگی علوی زیدی به کتاب

در مورد علاقه وی به علم و حدیث و حفظ قرآن و شیفتگی او نسبت به کتاب نوشته‌اند که وی حافظ قرآن شد و به تحصیل فقه پرداخت و بسیار حدیث می‌نوشت و فرا می‌گرفت و جمع می‌کرد و از صفات شایسته و خیری برخوردار بود. او کتابهای فراوانی گرد آورد و آنها را وقف عام کرد و در کنار یا داخل مسجدی که خود بنا نهاده بود قرار داد تا مورد استفاده عموم باشد.

داستانی در علاقه وی به کتاب و وقف آن در برخی منابع ذکر شده که شنیدنی است و به این شرح است که گویند: عضدالدین ابن رئیس الرؤساء مسلمه، با خود عهد و نذر کرده بود که اگر بار دیگر به وزارت برسد، مبلغ هزار دینار به ابوالحسن علوی زیدی بپردازد و چون به وزارت منصوب شد، مبلغ هزار دینار برای ابوالحسن علوی فرستاد و چون خلیفه المستضیء عباسی از این ماجرا باخبر شد، او نیز، مبلغ هزار دینار برای علوی فرستاد و چون مادر خلیفه که نامش بنفشه بود از این موضوع اطلاع پیدا کرد، او نیز، هزار دینار دیگر برای علوی فرستاد و جمعاً مبلغ سه هزار دینار به دست علوی رسید، ولی او هیچ دخل و تصرفی در این مبلغ نکرد، بلکه بدون معطلی، کتابهای فراوانی خریداری کرد و آنها را وقف عام نمود و با بقیه آن مبلغ، مسجد کوچکی در کنار خانه و یا در داخل منزل خویش بنا نهاد.^۳

ابن نجار نوشته است که وی از اعیان زهاد و عباد بود که

آثار و تألیفات

ابوعمر بن عیاد دارای آثار و تألیفاتی به این شرح است:

۱. الاربعون حديثاً في النشر و احوال الحشر؛ ۲. اربعون حديثاً في وظائف العبادة؛ ۳. بهجة الالباب في شرح الشهاب؛ ۴. بهجة الحقائق في الزهد و الرقائق؛ ۵. الذيل على صلة ابن بشكوال؛ ۶. طبقات الفقهاء از روزگار ابن عبدالبر تا زمان خودش؛ ۷. الكفاية في مراتب الرواية؛ ۸. المرتضى في شرح المنتقى لابن الجارود؛ ۹. المنهج الرائق في الوثائق.

شیفتگی ابن عیاد به کتاب

در منابع و مآخذ او را در شمار دوستداران علم، کتاب، دانشمندان و اهل حدیث یاد کرده‌اند که بسیار طالب استماع حدیث بود و به همین دلیل در شمار مکثرین ذکر شده که از عالی و نازل حدیث شنیده است و جمع بسیاری از شیوخ را ملاقات کرده است. اخبار مشایخ و شرح زندگانی آنها را حفظ و گردآوری می‌کرد و تاریخ وفات آنها را ثبت می‌نمود و قصه‌های زندگیشان را تدوین می‌کرد و می‌نوشت و عمر خود را در این راه صرف می‌کرد و حتی به بسیاری از شیوخ و اهل حدیث، کمک مالی می‌نمود.

نوشته‌اند که وی بسیار شیفته کتاب بود و به گردآوری دواوین، دفاتر، کتابها و رساله‌ها همت می‌گماشت و به اصطلاح: «جماعة للدفاتر و الدواوین» بود.^۱

۹۴. صدرالدین ابوظاهر احمد بن محمد بن احمد بن محمد

بن ابراهیم سلفی جروانی اصفهانی (۴۷۵ - ۵۷۶ ق ۱۰۸۲ -

۱۱۸۰ م) عالم فاضل، فقیه محدث و از مشاهیر حفاظ.^۲

انتساب وی به جروانی از آن جهت است که در محله «جروان» اصفهان در سال ۴۷۵ و به قولی ۴۷۴ یا ۴۷۲ قمری دیده به جهان گشوده است و علت نسبت وی به سلفی به خاطر این است که یکی از اجدادش ملقب به «سلفه» بود چون لب بالای وی دو نیمه بود و کلمه «سلفه» همان «سه لبه» زبان فارسی است.

وی نخستین بار در سال ۴۸۸ قمری به استماع حدیث پرداخت در حالی که هنوز سیزده سال بیشتر نداشت و از قاسم بن فضل ثقفی حدیث شنید، سپس از عبدالرحمن بن محمد بن یوسف سمسار، سعید بن محمد جوهری، محمد

بن محمد بن عبدالوهاب مدینی، فضل بن علی حنفی، احمد بن عبدالغفار بن اشته، احمد و محمد فرزندان عبدالله بن سوزرجانی، مکی بن منصور بن علان کرجی، معمر بن احمد لنبانی و جمعی دیگر در اصفهان، دانش آموخت و معجم الشیوخ بزرگی برای شیوخ اصفهانی خود نوشت، سپس در چهارم شوال یا رمضان ۴۹۳ وارد بغداد شد و از ابوالخطاب نصر بن بطر و دیگران دانش آموخت و مشیخة البغدادیة خویش را نوشت، سپس برای انجام مراسم حج راهی حجاز شد و بعد به کوفه رفت و در آنجا از ابوالبقاء معمر بن محمد حنبل و دیگران حدیث شنید و در مکه از حسین بن علی طبری و در مدینه ابوالفرج قزوینی و در بصره در سال ۵۰۰ قمری از محمد بن جعفر عسکری و جمعی دیگر حدیث شنید و در زنجان از ابوبکر احمد بن محمد بن زنجویه فقیه و در همدان از ابوغالب احمد بن

۱. تاریخ الاسلام ذہبی، همانجا؛ سیر اعلام النبلاء، همانجا؛ معجم المؤلفین، همانجا.

۹۴. الانساب سمعانی، ۱۰۵/۷ - ۱۰۶ (۲۷۴/۳)؛ تاریخ مدینة دمشق، ۲۰۸/۵ - ۲۱۱؛ اللباب، ۵۵۰/۱؛ الکامل فی التاریخ، ۴۶۹/۱۱؛ تاریخ اربل، ۱۳۲/۱، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۲۵؛ التقیید ابن نقطه، ص ۱۷۶ - ۱۸۰؛ تکملة اکمال الاکمال، ص ۶، ۱۱، ۱۴؛ تاریخ ابن دبیثی، ۱۱۹/۱۵؛ الروضتین، ۱۶/۲؛ وفيات الاعیان، ۱۵۵/۱ - ۱۰۷؛ التدوین فی اخبار قزوین، ۲۲۴/۲ - ۲۲۶؛ مرآة الزمان، ۳۶۱/۸؛ بدائع البدائة، ابن ظافر، ص ۲۵۲، ۳۵۰؛ تکملة لوفیات النقلة، ۱۵۱/۳؛ تلخیص مجمع الآداب، وفيات ابن قنفذ، ص ۲۸۹؛ ازهار الرياض، ۱۶۷/۳، ۲۸۳؛ المختصر المحتاج الیه، ۲۰۶/۱؛ تاریخ الاسلام ذہبی (حوادث و وفيات، ۵۷۱ - ۵۸۰ ق)، ص ۱۹۵ - ۲۰۷؛ میزان الاعتدال، ۱۵۵/۱؛ تذکرة الحفاظ، ۱۲۹۸/۴؛ العبر، ۲۲۷/۴؛ سیر اعلام النبلاء، ۵/۲۱ - ۳۹؛ المعین فی طبقات المحدثین، ص ۱۷۶؛ دول الاسلام، ۸۹/۲؛ الوافی بالوفیات، ۳۵۱/۷ - ۳۵۶؛ طبقات الشافعية الكبرى، سبکی، ۲۱۰/۴؛ مرآة الجنان، ۴۰۳/۳ - ۴۰۴؛ البداية و النهایة، ۳۰۷/۱۲؛ المستفاد من ذیل تاریخ بغداد، ص ۶۸ - ۷۲؛ غایة النهایة، ۱۰۲/۱ - ۱۰۳؛ توضیح المشبه، ۱۳۱/۵ - ۱۳۲؛ ذیل تاریخ ابن فرات، ۲۳/۹؛ طبقات الشافعية ابن قاضی شهبه، ۳۳۸/۱ - ۳۳۹؛ طبقات الشافعية اسنوی، ۵۸/۲ - ۵۹؛ لسان المیزان، ۲۹۹/۱ - ۳۰۰؛ النجاة المکمل، ص ۳۴؛ العسجد المسبوك، ۱۸۱/۲ - ۱۸۲؛ تبصیر المتبیه، ۷۳۸/۲؛ السلوک مقریزی، ۶۳/۱/۱ - ۷۲؛ النجوم الزاهرة، ۸۸/۶؛ حسن المحاضرة، ۳۵۴/۱؛ طبقات الحفاظ، ص ۴۶۹؛ تاریخ الخلفاء، ص ۴۵۷؛ شذرات الذهب، ۲۵۵/۴؛ دیوان الاسلام، ۹۴/۳؛ کشف الظنون، ۵۴/۱، ۵۸۷، ۹۸۲، ۹۹۶، ۹۹۷ و ۱۰۴۴/۲، ۱۶۹۶؛ ایضاح المکنون، ۵۱۸/۲؛ الاعلام، ۲۱۵/۱؛ معجم المؤلفین، ۷۵/۲ - ۷۶ (۲۴۷/۱) - ۲۴۸؛ بروکلمان، ۳۶۵/۱ و ذیل ۶۲۴/۱؛ ریحانة الادب، ۶۴/۳ - ۶۵؛ موسوعة علماء المسلمين فی تاریخ لبنان الاسلامی، ۳۵۵/۱/۲ - ۳۵۷؛ تاریخ اصفهان جابری، ص ۲۹۵؛ مقدمه کتاب معجم السفر سلفی، از بهیجة الحسنی؛ مقدمه کتاب سؤالات الحافظ السلفی، از خمیس حوزی.

میراث شهاب

بار، دیگر برای گردش به باغ و بستانی نرفت؛ بلکه مداوم ملازم مدرسه‌اش بود و هیچگاه بر او وارد نشدند، مگر اینکه در حال مطالعه بود. این مدرسه را پادشاه و امیر مصر علی بن اسحاق بن سلار در اسکندریه برای وی ساخته بود. او آمر به معروف و ناهی از منکر بود و از بدعتها جلوگیری می‌کرد. در همان اسکندریه با همسری صاحب ثروت ازدواج کرد و پس از عمری که در فقر و فاقه به سر می‌برد، گشایشی در زندگی‌اش ایجاد شد.^۳

سلفی در پنجم ربیع الاول ۵۷۶، در سرحد اسکندریه دیده از جهان فرو بست و در همان شهر به خاک سپرده شد. در حالی که ۱۰۱ سال داشت و همچنان نزد وی حدیث می‌آموختند، حتی تا غروب آن شبی که وفات کرد نیز، از او حدیث می‌شنیدند و صبح همان شب که روز جمعه بود، بعد از نماز و هنگام فجر ناگهان دیده از جهان فرو بست.

آثار و تألیفات سلفی

سلفی در طول عمر خویش کتابها و رساله‌های متعدد و گوناگونی نوشته و پدید آورده است که به اختصار به این شرح است: السداسیات فی الحدیث؛ المشیخة البغدادیة؛ معجم السلفیات فی الحدیث؛ شرح القرائة علی الشیوخ؛ معجم شیوخة الاصبهانیین؛ سؤالات اباالکرم خمیس بن علی الحوزی عن جماعة من اهل واسط؛ السلماسیات؛ الاربعین البلدیة یا الاربعین البلدانیة که عنوان کامل آن: کتاب الاربعین المستغنی بتعین ما فیہ من المعین؛ الوجیز فی المجاز و المجیز؛ الفضائل الباهرة فی محاسن مصر و القاهرة؛ الطیوریات؛ احادیث و حکایات؛ احادیث منتقاة عوال؛ الامالی؛ فوائد حسان؛ اربعون حدیثاً فی حق الفقراء؛ الناصح و المنصوح؛ الاملائات علی الموطأ للامام مالک؛ الامالی الاربعون.

از این آثار کتاب: سؤالات الحافظ السلفی لخمیس الحوزی، به کوشش مطاع الطرابیسی، در دمشق و در ۱۹۸۳ میلادی / ۱۴۰۳ قمری، چاپ شده است و دیگر کتاب: معجم السفر جزء اول آن که به کوشش بهیجة الحسنی، در بغداد

محمد مزکی و جمعی دیگر و در ری، قزوین، دینور، ساوه، نهاوند، آذربایجان، دربند، جزیره، خلاط، رحبه نیز دانش آموخت^۱ و در سال ۵۰۹ قمری وارد دمشق شد و دو سال در آنجا اقامت کرد و در آنجا از ابوطاهر حنائی، ابوالحسین بن موازینی و خلقی دیگر دانش آموخت و حدیث شنید. سپس به صور رفت و از آنجا با کشتی به اسکندریه رفت و در آنجا اقامت کرد و جز یک بار در سال ۵۱۷ قمری از آنجا خارج نشد. از ابوصادق مدینی و دیگران حدیث شنید^۲ و در بسیاری از علوم و فنون مانند: قرائت، حدیث، فقه، نحو، لغت و جز اینها، مهارت یافت و شهره آفاق شد و معجم الشیوخ دیگری در مورد سایر اساتید و شیوخ خویش در بلاد مختلف، غیر از اصفهان و بغداد نوشت.

از آن پس جمعی از بزرگان و طالبان حدیث از او حدیث شنیده و دانش آموختند. در بغداد کسانی چون: ابوعلی بردانی، هزارسب بن عوض، ابوعمار عبدری، عبدالملک بن یوسف، سعد الخیر اندلسی، محمد بن طاهر حافظ (شیخ او)، ابوالقاسم عبدالرحمن بن مکی، علی بن ابراهیم سرقسطی، ابوالعز محمد بن علی ملقبادی، طیب بن محمد مروزی، صائن هبةالله بن عساکر، یحیی بن سعدون قرطبی، حماد بحرانی، علی بن فضل، عبدالغنی، عبدالقاهر دهاوی، ابن راجح، عبدالقوی بن جتاب، فرقد کبانی، عبدالغفار محبلی، نصر بن جرو، فخر فارسی، حسن آدمی، عیسی بن وجیه لخمی، محمد بن عماد، محمد بن عبدالوهاب بن شیرجی، عبدالخالق بن اسماعیل تنیسی و گروه بسیار دیگری از او حدیث شنیده، دانش آموخته و روایت کرده‌اند. او مدت هشتاد و اندی سال به نقل و روایت حدیث پرداخت. او خود گوید: در سال ۴۹۲ قمری، در حالی که حدود هفده سال بیشتر نداشتم، از من حدیث می‌شنیدند و کتابت می‌کردند و در آن زمان من نیز، چون بخاری هنوز مویی در صورت من نرویده بود.

ابن سمعانی او را موثق، پارسا، متقن، حافظ، فهیم، کثیرالحدیث و بصیر دانسته است. وی یگانه روزگار خود در علم حدیث و آگاه‌تر از همه اهل روزگارش به قوانین روایت و حدیث بوده که بین علو اسناد و علو انتقاد جمع کرده بود. او نزد پادشاهان مصر، از مقام و منزلت فراوانی برخوردار بود و در مدت ۶۴ سالی که در اسکندریه اقامت داشت، به جز یک

۱. تاریخ الاسلام، ص ۱۹۷-۱۹۸.

۲. تاریخ مدینه دمشق، ۲۰۸/۵-۲۰۹؛ تاریخ الاسلام، ص ۱۹۸.

۳. تاریخ الاسلام، ص ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳.

و در ۱۳۹۸ قمری / ۱۹۷۸ میلادی، منتشر شده است و مختصر آن به کوشش احسان عباسی در کتاب: اخبار و تراجم اندلسیة در بیروت، در ۱۹۶۳ میلادی از ص ۵ تا ۱۴ آن منتشر شده است.

شیفتگی سلفی به کتاب

ابوطاهر سلفی اضافه بر علاقه‌مندی به علم، حدیث و علما و اهل علم و اشتیاق به تدریس و تألیف، سخت شیفته کتاب و گردآوری آن بود و نوشته‌اند که همیشه در حال مطالعه کتب و آثار پیشینیان بود و هیچگاه بر او وارد نشدند، مگر اینکه کتاب یا رساله‌ای در دست داشت و در حال مطالعه، یا نوشتن و کتابت حدیث و جز اینها بود.

زکی‌الدین عبدالعظیم منذری نوشته است که سلفی عاشق و شیفته گردآوری کتاب بود و کوشش داشت بر تعداد کتابهایش بیفزاید و شمار آنان را هر چه بیشتر افزون سازد، از این رو هر مبلغی که از وجوه نقد یا مالی به دست می‌آورد، یا به او هدیه می‌شد، در راه خرید کتاب مصرف می‌کرد و روز به روز شمار کتابهایی که می‌خرید، افزوده می‌شد تا آنجا که چندین مخزن کتاب برایش فراهم گردید و آنقدر تعداد کتابهایش زیاد شد که فرصت مطالعه آنها را پیدا نمی‌کرد و چون چشم از جهان فرو بست، بیشتر کتابهایش به خاطر آب و هوای مرطوب اسکندریه، در کتابخانه و مخازن کتابهایش، متعفن شده و به همدیگر چسبیده بودند و برای جداسازی کتابها و اوراق به هم چسبیده، از تیر استفاده کردند و بیشتر کتابها تلف شد و پاره - پاره گردید و از میان رفت^۱ و بدین ترتیب بسیاری از آثار و تألیفات بزرگان و خود او که نادر و کمیاب بودند، نابود شد.

۹۵. قطب‌الدین ابوالمعالی مسعود بن محمد بن مسعود طریثی نیشابوری (۵۰۵ - ۵۷۸ هـ / ۱۱۱۱ یا ۱۱۱۲ - ۱۱۸۲ م) محدث و فقیه نیشابوری.

پدر وی محمد بن مسعود که ادیب بوده، از اهالی طریث (ترشیز) یکی از نواحی بزرگ نیشابور است و به همین دلیل قطب‌الدین را «طریثی» گفته‌اند. وی در نیشابور نزد پدر خود ادبیات را آموخت و فقه را از علی بن یحیی و گروهی دیگر فرا گرفت و حدیث را از

ابومحمد هبة‌الله بن سهل سیدی و عبدالجبار بیهقی شنید، سپس عازم مرو گردید و در آنجا نزد ابواسحاق ابراهیم بن محمد مروزی و دیگران فقه و حدیث آموخت و در فقه و حدیث به درجات بالایی دست یافت. او مدتی در مدرسه نظامیه نیشابور به نیابت از ابن بنت جوینی به تدریس پرداخت و مجالس وعظ و ارشاد ترتیب داد و از آن پس عازم بغداد گردید و در بغداد نیز به وعظ و ارشاد پرداخت و مقبولیت عامه یافت.

در سال ۵۴۰ قمری وارد دمشق گردید و مورد استقبال قرار گرفت و مجلس وعظ و ارشاد برقرار کرد و مورد قبول عامه گردید و از آن پس در مدرسه مجاهدیه و سپس در زاویه غزالیه پس از فوت ابوالفتح نصرالله مصیصی، به تدریس پرداخت. پس از چندی از دمشق خارج شد و به حلب رفت و در آنجا در دو مدرسه که نورالدین و اسدالدین ساخته بودند، مشغول تدریس گردید و بعد از چندی عازم همدان شد و در آنجا مدتی به تدریس پرداخت و در آنجا مورد اقبال عالمان و طالبان علم قرار گرفت و بار دیگر به دمشق بازگشت و در مدرسه غزالیه به تدریس و نقل حدیث پرداخت و ریاست شافعیه به او رسید و در این مقام بود، تا اینکه دیده از جهان فرو بست.

ذهبی گوید: در بغداد کسانی چون: عمر بن علی قرشی، ابوالموهّب بن صصری، ابوالقاسم بن صصری، تاج‌الدین عبداللّه بن حمویّه و جمعی دیگر از او حدیث شنیده و دانش آموخته و روایت کرده‌اند و بهاء‌الدین عبدالرحمن

۱. التکملة لوفیات النقلة منذری، ۱۵۱/۳؛ تاریخ الاسلام ذهبی، ص ۲۰۴، ۲۰۵؛ عشاق الکتاب، ص ۸۲-۸۳؛ صفحات من صبر العلماء، ص ۹۳.
 ۹۵. تاریخ مدینه دمشق، ۱۳/۵۸-۱۴؛ وفیات الاعیان، ۱۹۶/۵ (۱۳۵/۵)، ۳۱۱ و ۲۰۰/۴-۲۰۱؛ تلخیص مجمع الآداب، ۷۱۹/۴؛ مرآة الزمان، ۳۷۲/۸-۳۷۳؛ المختصر فی اخبار البشر، ۶۶/۳؛ العبر، ۲۳۵/۴-۲۳۶؛ تاریخ الاسلام ذهبی (حوادث و وفیات ۵۷۱-۵۸۰ ق)، ص ۲۷۱-۲۷۲؛ سیر اعلام النبلاء، ۸۹/۲۱؛ دول الاسلام، ۹۰/۲؛ المعین فی طبقات المحدثین، ص ۱۷۸؛ طبقات الشافعیة الکبری، سبکی، ۳۰۹/۴؛ طبقات الشافعیة اسنوی، ۴۹۸/۲؛ تاریخ ابن‌الوردی، ۹۲/۲-۹۳؛ مرآة الجنان، ۴۱۳/۳-۴۱۴؛ البداية و النهایة، ۳۱۲/۱۲-۳۱۳؛ طبقات الشافعیة ابن‌قاضی شهبه، ۳۵۲/۶-۳۵۳؛ النجوم الزاهرة، ۹۴/۶؛ العسجد المسبوك، ۱۹۰/۲ (وفیات ۵۷۹ ق)؛ تاریخ ابن‌سباط، ۱۶۴/۱؛ الدارس فی تاریخ المدارس، ۸۲/۱-۸۳، ۱۶۰، ۱۸۳-۱۸۴، ۲۲۱، ۲۲۷، ۲۲۸، ۳۶۱، ۴۱۴، ۴۱۸، ۴۵۲، ۴۵۳، ۳۶۵/۲؛ شذرات الذهب، ۲۶۳/۴؛ الاعلام زرکلی، ۱۱۵/۸؛ معجم المؤلفین، ۸۵۰/۳-۸۵۱؛ کشف الظنون، ۲۰۲۶/۲؛ هدیة العارفین، ۴۲۹/۲؛ دور الکتب العربیة العامّة و شبه العاتمة، ص ۲۳۵.

۹۶. ابواسامه یا ابوالمظفر مؤیدالدوله مجدالدین ابوالحارث اسامة بن مرشد بن علی بن مقلد بن نصر بن منقذ بن محمد بن منقذ بن نصر کنانی کلبی شیزری (۴۸۸ - ۵۸۴ ق/ ۱۰۹۵ - ۱۱۸۸ م) امیر، شاعر و ادیب شیعی، یکی از قهرمانان جهان اسلام و رئیس شعرای اعلام. وی در قلعه شیزر (واقع در شام نزدیک المعرة به فاصله یک روزه تا حماة) در ۲۷ جمادی الثانی ۴۸۸، دیده به جهان گشود و در آنجا پرورش یافت و در سال ۴۹۹ قمری در دوازده سالگی نخستین بار از علی بن سالم سنبلی، نسخه ای هدیه را استماع کرد. سپس از ابوعبدالله احمد بن محمد طلیطلی نحوی (که پیش از این ناظر دارالعلم طرابلس بود و پس از سقوط طرابلس اسیر شد و پدر اسامه او را با دادن

و ضیاء الدین از او اجازه دریافت کرده اند.^۱ ابن عساکر وی را مردی نیکو رفتار و خوش اخلاق، خوش معاشرت، مهربان نسبت به مردم و فروتن دانسته و نوشته است که در آخرین روز ماه رمضان سال ۵۷۸ در دمشق، چشم از جهان فرو بست و در روز عید فطر، بر او نماز خواندند و در مقبره ای که خود در جوار مقابر صوفیه در غرب دمشق ساخته بود، رخ در خاک کشید.^۲ ذهبی گوید: وی معروف به فصاحت و بلاغت بود و نوادر زیادی داشت و به فقه و خلاف آگاه بود و در مدرسه جاروخیه نیز، تدریس کرده است و مسجدی در صخره های که نزد مقبره طاحون میدان بود ساخت.^۳ نعیمی سه تن از شاگردان او را نام برده که در دمشق از او دانش آموخته، حدیث شنیده و روایت کرده اند: نخستین آنان، فخرالدین بن عساکر عبدالرحمان بن محمد بن حسن بن هبة الله بن عساکر ابومنصور دمشقی که داماد قطب الدین نیشابوری بود و در مدرسه دارالحديث عرویه نزد وی حدیث شنید و دانش آموخت و بعدها در مدرسه جاروخیه به جای قطب الدین نیشابوری تدریس می کرد و او نیز، چون استادش در مقابر الصوفیه دفن شد. دومی، شمس الدین ابن سنی الدوله ابوالبرکات یحیی بن هبة الله بن حسن دمشقی شافعی و سومی ابوالمظفر ابن عسکر عبدالله بن محمد بن حسن بن هبة الله بن عبدالله.^۴

شیفتگی وی به کتاب

قطب الدین نیشابوری نیز، یکی از شیفتگان کتاب بود و کتاب و کتابخوانی را بسیار دوست می داشت و برای علم و اهل آن احترام فوق العاده ای قائل بود و در طول زندگی مدام به مطالعه، تدریس و تألیف پرداخت و از آثار او می توان کتاب: *الهدای فی الفقه، العقیده* را که به صلاح الدین ایوبی اهدا کرد، را نام برد.^۵ او کتابهای فراوانی گرد آورد و آنها را وقف طلاب علم کرد و آنگاه که مدرسه عادلیه را ساختند، کتابهایش را به کتابخانه آن مدرسه منتقل نموده و در مخزنی در صدر ایوان مجلس الکبیر مدرسه که غالباً خود قطب الدین در آنجا برای فتوا دادن می نشست قرار دادند و از همان خزانه بود که وی برای اقامه نماز بیرون می آمد. اکنون عادلیه مقر و مکان «مجمع علمی العربی» در شهر دمشق پایتخت کشور سوریه است.^۶

۱. تاریخ الاسلام ذهبی، ص ۲۷۲.

۲. تاریخ مدینه دمشق، ۱۴/۵۷.

۳. تاریخ الاسلام ذهبی، ص ۲۷۳؛ الدارس فی تاریخ المدارس، ۲/۳۶۵.

۴. الدارس فی تاریخ المدارس، ۱/۸۲ - ۸۳، ۱۶۰، ۲۲۱.

۵. معجم المؤلفین، ۳/۸۵۰.

۶. دور الکتب العربیة العامة و شبه العامة، ص ۲۳۵.

۹۶. خریدة القصر (قسم شعراء العراق)، ۱/۴۹۸ - ۵۲۷؛ و (قسم شعراء الشام)، ۱/۴۹۹؛ سنا البرق الشامی، ۱/۲۲۷؛ الفتح القسی، ص ۲۶۱؛ تاریخ مدینه دمشق، ۸۰/۹۰ - ۹۵؛ معجم الادباء، ۲/۱۷۳ - ۱۹۷؛ الروضتین، ۲/۱۳۷؛ و فیات الاعیان، ۱/۱۹۵؛ الذیل علی الروضتین، ص ۹۳؛ التکملة لوفیات النقلة، ۱/۹۵ - ۹۶؛ مختصر تاریخ دمشق، ابن منظور، ۴/۲۵۸ - ۲۶۲؛ تاریخ الاسلام ذهبی (حوادث و وفيات ۵۸۱ - ۵۹۰ ق)، ص ۱۷۰ - ۱۷۷؛ سیر اعلام النبلاء، ۲/۱۶۵ - ۱۶۷؛ العبر، ۴/۲۵۲؛ دول الاسلام، ۲/۹۶؛ الاعلام بوفیات الاعلام، ص ۲۴۰؛ امرأة الجنان، ۳/۴۲۷ - ۴۲۸؛ الوافی بالوفیات، ۸/۳۷۸؛ البدایة و النهایة، ۱۲/۳۱۳؛ المسجد المسبوک، ۲/۲۰۵ - ۲۰۶؛ المقضی الکبیر، ۲/۴۰ - ۴۹؛ الاعلام بالتوبیخ، ص ۵۴؛ النجوم الزاهرة، ۶/۱۰۷ - ۱۰۸؛ کشف الظنون، ۱/۷۶۹؛ شذرات الذهب، ۴/۲۷۹؛ دیوان الاسلام، ۴/۲۸۵؛ تهذیب تاریخ دمشق، ۲/۴۰۰؛ الاعلام، ۱/۲۶۰؛ معجم المؤلفین، ۲/۱۸۴ (۳۳۷/۱)؛ مقدمه کتاب الاعتبار، به قلم فیلیپ حتی؛ مقدمه کتاب لباب الآداب؛ دیوان ابن منیر طرابلسی، ص ۱۲، ۱۵، ۱۷، ۲۱، ۲۳، ۲۴، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴؛ بغیة الطلب ابن عدیم، ۳/۱۳۵۸ - ۱۳۶۲ و ۱۳۶۶؛ الدارس فی تاریخ المدارس، ۱/۳۸۴ - ۳۸۵؛ فهرس المخطوطات المصورة، ۱/۴۵۶؛ الحیاة الادبیة فی العصر العباسی، ص ۲۹۰ - ۲۹۳؛ الحیاة الادبیة فی عصر الحروب الصلیبیة بعصر و الشام، ص ۱۷۱ - ۱۸۸؛ اسامة بن منقذ، طاهر النعسانی؛ معجم المخطوطات المطبوعة، ۲/۴۲؛ مع المخطوطات العربیة، کراتشکوفسکی، ص ۱۶۳ - ۱۷۲؛ بروکلیمان، ۱/۳۱۹ - ۳۲۰؛ اعیان الشیعة، ۳/۲۵۲؛ مستدرکات اعیان الشیعة، ۱/۱۹ و ۳/۳۱۳؛ ریحانة الادب، ۸/۲۳۵؛ مجلة معهد المخطوطات، ۶/۳۲۸؛ مجلة المجمع علمی بدمشق، ۲۷/۵۸۸ و ۳۷/۶۷۹ - ۶۸۴ و ۴۲/۱۰۰ - ۱۱۷؛ طبقات اعلام الشیعة (قرن السادس)، ص ۱۸؛ الذریعة، ۹/۷۰ و ۱۱/۹۲ و ۱۸/۲۷۴ و ۲۶/۹۰؛ عشاق الکتاب، ص ۱۲۳ - ۱۲۴؛ صفحات من صبر العلماء، ص ۲۶۹.

مبالغی آزاد کرد و طلیطلی نزد پدر اسامه در شیزر اقامت کرد) در همان قلعه مدت ده سال علم نحو را فراگرفت و در این علم و فن سرآمد اقران خویش گردید.

کسانی چون: ابوالقاسم ابن عساکر دمشقی، ابوسعید بن سمعانی، ابوالموهوب بن صصری، عبدالغنی حافظ، شمس‌الدین محمد بن عبدالکافی، عبدالصمد بن خلیل بن مقلد صائغ، عبدالکریم بن نصرالله بن ابی‌سراقه، بهاء‌الدین عبدالرحمان و فرزندش امیر ابوالفوارس مرفه بن اسامه، از او دانش آموخته و شعر شنیده‌اند و روایت کرده‌اند.^۱

وی ابتدا به مصر رفت و به دربار عادل بن ستار راه یافت، سپس در سال ۵۳۲ قمری رهسپار دمشق شد و مدتی در خدمت سلطان امیر دمشق بود و بعد به مصر رفت و بار دیگر به شام برگشت و در حماة سکونت نمود و در سال ۵۵۸ قمری در دمشق، ابن عساکر با او ملاقات کرده و برخی از اشعار خویش را برای ابن عساکر انشاء کرده است که وی در تاریخ خویش آورده است.^۲

او خود به ابن سمعانی گفته است که بیش از بیست هزار بیت شعر از اشعار جاهلی را حفظ کرده است و در زمان جنگ میان دُبیس و المسترشد بالله وارد بغداد شده و در جانب شرقی سکونت کرده است؛ ولی به قسمت شرقی نرفته است.^۳

عماد کاتب اصفهانی او را آگاه‌ترین فرد خاندان خود در حسب و اعراف آنها در ادب به شمار آورده است و اضافه کرده است که وقتی من در اصفهان بودم، اوصاف او را شنیدم و خاندان وی همچنان مالک قلعه شیزر بودند تا اینکه زلزله‌ای در سال پانصد و پنجاه و اندی آن قلعه و شیزر را خراب کرد و پس از ویرانی آنجا نورالدین آنجا را تصرف کرد و آن را تعمیر نمود، ولی خاندان بنومنقذ متفرق شدند و پس از آن بود که اسامه به مصر رفت و بعد به دمشق بازگشت و در زمان صلاح‌الدین ایوبی بار دیگر به دمشق آمد، در حالی که پیرمردی با سنّ متجاوز از هشتاد سال بود. فرزندش امیر عضدالدوله ابوالفوارس مرفه بن اسامه نیز، در آن زمان در دمشق و در دستگاه صلاح‌الدین بود.

سپس اضافه کرده است که: کتابی از وی در یک جلد نزد من است که در آن شرح ایام زندگی خویش را بیان کرده است و وقایع و اتفاقاتی که در دوران زندگی با آن مواجه

شده است که از آن جمله است، جنگ بین آنان و اسماعیلیان در سال ۵۲۷ قمری در قلعه شیزر در حالی که او حدود ۲۹ سال داشته است. و همچنین راجع به جنگ بین سپاهیان حماة و اهالی حمص در ۵۲۵ قمری و جنگ بین اتابک زنگی بن آقسنقر و بین قراجا صاحب مرس در ۵۲۶ قمری که به جنگ تکریت معروف است و جنگ بین المسترشد بالله و اتابک زنگی در ۵۲۷ قمری در بغداد و جنگها و مصافهای دیگری که شاهد بوده و یا در زمان وی روی داده است را در آن مجلد به تصویر کشیده است.^۴

ابن ابی طی در تاریخ الشیعة خویش از او نام برده است و گفته است که پدرم برایم تعریف کرد که او را بارها دیده است و اسامه امامی مذهب و حسن العقیده بوده است، ولی تقیه می‌کرده است و در او خیر فراوانی بود و به شیعیان کمک می‌کرد.^۵

او در شب ۲۳ رمضان ۵۸۴ در دمشق دیده از جهان فرو بست و در دامنه کوه قاسیون در ۹۶ سالگی یا ۹۷ سالگی، به خاک سپرده شد.^۶

آثار و تألیفات

اسامه بن منقذ، دارای آثار و تألیفاتی به این شرح است: الاعتبار که یکبار در ایران و بار دیگر در آمریکا با مقدمه‌ای مبسوط و در ۱۳۵۰ قمری / ۱۹۳۰ میلادی و بار دیگر، همراه با ترجمه فرانسوی آن در دو جزء در پاریس و در ۱۸۸۹ - ۱۸۹۵ میلادی، چاپ شده است و به زبان آلمانی نیز، توسط جورج شومان ترجمه و منتشر گردیده است؛^۷ التاريخ البدري که فلیپ حتی در مقدمه الاعتبار، به غلط و به اشتباه آن را: التاريخ البلدي نامیده است. او در این کتاب اسامی کسانی که در جنگ بدر از مسلمانان و کفار حضور داشته‌اند را آورده است؛ اخبار البلدان که همان کتاب تاریخ ایام عمر خودش می‌باشد که در آن کلیه حوادث و اتفاقات

۱. تاریخ الاسلام ذهبی، ص ۱۷۰.

۲. تاریخ مدینه دمشق، ۹۰/۸.

۳. تاریخ الاسلام، ص ۱۷۱.

۴. خریدة القصر (قسم شعراء الشام)، ۴۹۹/۱.

۵. تاریخ الاسلام ذهبی، ص ۱۷۶.

۶. همان، ص ۱۷۷.

۷. معجم المطبوعات العربية و المعربة، ۲۵۷/۱؛ الذریعة، ۹۲/۱۱.

اسامة گوید: پس از مشورت با ملک عادل و بازداشتن ملک او را از رفتن به مصر، قرار بر این شد که نورالدین عادل نامه‌ای برای پادشاه فرنگیان بفرستد و از امیر فرنگ برای خانواده‌اش امان بگیرد و چنین شد و ملک فرنگ امان نامه‌ای مشتمل بر امان در دریا و خشکی برای وی فرستاد. اسامة آن امان‌نامه را همراه با نامه خود و نامه نورالدین عادل را برای ملک صالح به غلام خویش داد و به مصر فرستاد. او سپس می‌افزاید: پادشاه مصر خانواده‌ام را همراه مایحتاجشان به دمیاط فرستاد و از آنجا سوار بر قایقی شدند که از فرنگیان بود و چون به عکا نزدیک شدند، پادشاه عکا که مسیحی بود عده‌ای را با کشتی کوچکی فرستاد و آنان با تبر و وسائل دیگر قایق را در هم شکسته و هر چه را در آن بود به غارت بردند و خانواده‌ام و اصحاب و یاران مرا وارد عکا کرده و پس از تفتیش آنان هر چه زیورات داشتند، از آنها گرفته و هر چه طلا و نقره و سلاح همراه آنان بود، تصرف کردند که قیمت آنها سی هزار دینار بود و فقط پانصد دینار به خانواده‌ام دادند و گفتند: با این مبلغ به دیار خود بروید. وقتی خانواده‌ام آمدند و داستان را شنیدیم، غم از دست رفتن و غارت اموال و دارائیم، با دیدن زن و فرزند و یارانم، از میان رفت، اما غم و ناراحتی از دست رفتن کتابهایم که بیش از چهار هزار جلد کتاب نفیس و فاخر و نادر و کمیاب بود، هرگز از میان نرفت، زیرا از دست دادن کتابهایم در قلب و جان من آتش به پا کرد که تا زنده‌ام، خاموش نخواهد شد و از میان نخواهد رفت، زیرا این حادثه و از دست رفتن کتابهایم، ضربه‌ای بود که اگر به کوه‌ها وارد می‌شد، از جا کنده می‌شدند و جایگزینی نداشت، در حالی که اموال را خداوند منان به لطف و کرم خویش، جبران خواهد کرد، ولی از بین رفتن کتابهایم، جبران‌ناپذیر است.^۱ این همه افسوس و ناراحتی در غم از دست رفتن کتابها، خود گویای شیفتگی بی حد و حصر اسامة نسبت به کتاب و علم و آثار بزرگان است.

و جنگها و ستیزهایی که در دوران زندگیش اتفاق افتاده را آورده است؛ البديع في نقد الشعر؛ ازهار الانهار؛ التجاير المربحة و المساعي المنتجة؛ القضاء؛ الشيب و الشباب که برای فرزندش نوشته است؛ المنازل و الديار؛ دیوان شعر که نسخه‌ای از آن در کتابخانه ملک عبدالعزیز در مدینه منوره و در مجموعه عارف حکمت، در ۱۲ هزار بیت موجود است و اخیراً چاپ شده است و از برخی اشعار وی در این دیوان، به تشیع وی می‌توان پی برد؛ لباب الآداب في الاخلاق که در ۱۳۵۴ قمری، چاپ شده است. بعضی از مقالات وی در تاریخ و آداب نیز در مجله المقتطف در سال ۱۹۰۸ میلادی، منتشر شده است؛ ذیل بر کتاب خريدة القصر باخرزی.^۱

شیفتگی اسامة بن منقذ به کتاب

اسامة بن منقذ شیزری، علاقه فراوانی به کتاب داشته و شیفته آن بوده است و کتابهای فراوانی را در طول زندگی خویش گرد آورده بود که به گفته خویش، بیش از چهار هزار جلد کتاب نفیس، گرانها و ارزشمند بوده است که در طول زندگی خویش آنها را فراهم آورده بود.

این کتابخانه و کتابهای نفیس آن در سال ۵۶۹ قمری نابود شد و از میان رفت. شیزری چقدر از بابت نابودی کتابهایش متأسف شده است، در داستانی که خود این فاجعه بزرگ را در کتاب الاعتبار خویش به تصویر کشیده است، هویداست:

او نوشته است که به ملک عادل نورالدین متوسل شدم تا در مورد اهل و عیال خویش که در مصر بودند چاره‌ای بیندیشم و ملک عادل نورالدین نامه‌ای به ملک صالح بن رزیک در مصر نوشت تا خانواده‌ام را از مصر به سوی من به شام بفرستد و پیک نامه را به مصر برد، اما پس از چندی برگشت و گفت: امیر مصر معذرت خواسته است که وی از فرستادن خانواده اسامة، بیمناک است که مبادا گرفتار فرنگیان شوند و از اسامة خواسته بود که به دلیل رفاقت و آشنایی و صداقتی که بین آنان وجود دارد، خود به مصر بازگردد و چنانچه از آمدن به مصر وحشت دارد، به مکه برود و آنگاه نامه‌ای برای تسلیم شهر أسوان به اسامة، برایش خواهد فرستاد و او را کمک خواهد کرد که قادر به جنگ با حبشیان باشد و آنگاه اهل و اولادش را به نزد او خواهد فرستاد.

۱. تاریخ الاسلام ذهبی، ص ۱۷۶ - ۱۷۷؛ معجم المؤلفین، ۱/۱۸۴ (۳۳۷/۱)؛ الذریعة، ۷۰/۹ و ۲۷۴/۱۸ و ۹۰/۲۶.

۲. عشاق الكتاب، ص ۱۲۳ - ۱۲۴؛ صفحات من صبر العلماء، ص ۲۶۹.